



مقاله



حمید نوجی

## جهان آینده و روح زنانه \*

در هر گونه رویکرد اجتماعی نسبت به مسئله زنان، باید در درجه اول چند نکته را بررسی کرد؛ نخست مسئله زیست جهان مردان و زنان یا زیست جهان مردانه و زنانه و تفاوت های زنان و مردان است. مسائل جنبش فمینیستی و مطالبات حقوقی زنان در درجه دوم قرار دارد و سرانجام مسئله سوم عبارت است از امکانات و استعدادهایی که با اتکا به تصویری از آینده جهان در مقابل زنان قرار دارد و پاسخ به این پرسش که آیا آینده جهان برای برآمدن زنان در صحنه های اجتماعی مساعد است یا نه؟ در مورد مسئله زیست جهان باید اشاره کرد که مجموعه شرایط حیاتی، تاریخی، اجتماعی و ساختار فیزیولوژیک است که زیست جهان زنان را می سازد. تردیدی نیست که زیست جهان زنان متشکل از سه وجه است؛ وجه تاریخی، اجتماعی و ارگانیک یا زیست شناختی.

در این رویکرد، زیست جهان زنان با زیست جهان مردان تفاوت دارد. بسیاری از روشنفکران و متفکران اعم از زن و مرد همواره از این نالیده اند که طی تاریخ گذشته زنان مورد ظلم و استثمار مضاعف واقع شده اند؛ از یک سو ظلم و استثماری که به مناسبت ساختارهای اجتماعی غیردموکراتیک در گذشته تاکنون، بیشتر مردم دچار آن بوده اند و باعث شده تا اقلیتی بهره مند از همه شرایط، از کار، دسترنج، هنر و خدمات اکثریت استفاده کنند و از سوی دیگر مردان نیز به نوبه خود زنان را مورد ظلم، جور و استثمار قرار می داده اند.

در این که بخشی از وضعیت تاریخی زنان هم ناشی از تفاوت های فیزیکی بوده که زنان و مردان به طور متفاوت از آن برخوردارند تردیدی نیست، یعنی درحقیقت ناشی از خلقت مردانه و زنانه است و این چیزی نیست که قابل انکار باشد. زنان هر موجود چندبیدی را اعم از دختر یا پسر در دل خودشان پرورش می دهند، حدود ۹ ماه نگی می دارند، این ۹ ماه ننگه داشتن جنین و کودکی که نمی توانند در زندگی

زیست جهان زنان کم اثر باشد. آنها از وجود خودشان شیر می دهند و تغذیه می کنند. این جنبه از موضوع را اگر تنها در ابعاد فیزیکی و مادی قضیه نگاه کنیم، فکر نمی کنیم بتوانیم به جوهر و ماهیت این زیست جهان زنانه نزدیک شویم. تمام این شرایط مادی زیست زنانه موجب شده که نوع نگرش زن به جهان و نوع استعدادهایش متفاوت از مردان باشد و در عین حال

تفاوت های زنان و مردان و آن چیزهایی که موجب شده زنان موقعیت فروتری نسبت به مردان در تمامی جوامع داشته باشند، دو نظر وجود دارد؛ یک نظر این است که زنان بنا به ماهیت فطری از استعدادها و قابلیت های کمتری نسبت به مردان برخوردارند. نظر دیگر این است که کمبودها، ضعف ها و ناتوانی هایی که مشاهده می شود، صرفاً معلول وضعیت جوامع و اکتسابی است. اگر شرایط به تدریج به گونه دیگر شود، دیگر تفاوت نسبت به جنس زن این گونه که اکنون هست نخواهد بود و زن، جنس فروتر تلقی نخواهد شد و می تواند همپای مردان در تمام زمینه ها عرض اندام بکند. از جمله می توان به سیمون دو بووار اشاره کرد که پیش از جنگ جهانی دوم کتاب و چنس دوم، رانوش و سر و صدای زیادی به پا کرد. گرچه این رویکرد که تمامی تفاوت های زنانه و مردانه را اکتسابی می دانست و به جنبه های اصیل زیستی این تفاوت ها توجهی نداشت نادرست بود، اما دستاورد مهمی داشت به این معنا که متفکران و اندیشمندان را به کنجکاوی و اداسیت و زاهدگشای اندیشمندان و متفکرانی شد که مایل بودند ریشه این عدم تساوی یا به عبارت دیگر ریشه ضایع شدن حقوق زنان و در طول تاریخ، در فرهنگ مردسالارانه ای بینند که تمام هنر، ادبیات و اندیشه ها حتی آن بخش دموکراتیک و مترقی را هم دچار کرده است، از این رو مسائل زنان تنها مسائل حقوقی نیست. مسائل حقوقی و آنچه اکنون جنبش های زنان در پی کسب آن هستند درحقیقت رویه موضوع دیگری است که تا آن بخش

مجموعه این ساختار زیستی - خلقی باعث شده که از نظر فیزیکی نیز زنان ضعیف تر و آسیب پذیرتر باشند. به هر صورت، ظلم و جور مضاعفی که در طول تاریخ بر زنان رفته است را تنها نمی شود محصول ساختارهای اجتماعی دانست، بلکه مواردی نیز به آن ساختارهای اجتماعی افزوده است. در مورد تفاوت های زنان و مردان و آن چیزهایی که موجب شده زنان موقعیت فروتری نسبت به مردان در تمامی جوامع داشته باشند، دو نظر وجود دارد؛ یک نظر این است که زنان بنا به ماهیت فطری از استعدادها و قابلیت های کمتری نسبت به مردان برخوردارند. نظر دیگر این است که کمبودها، ضعف ها و ناتوانی هایی که مشاهده می شود، صرفاً معلول وضعیت جوامع و اکتسابی است. اگر شرایط به تدریج به گونه دیگر شود، دیگر تفاوت نسبت به جنس زن این گونه که اکنون هست نخواهد بود و زن، جنس فروتر تلقی نخواهد شد و می تواند همپای مردان در تمام زمینه ها عرض اندام بکند. از جمله می توان به سیمون دو بووار اشاره کرد که پیش از جنگ جهانی دوم کتاب و چنس دوم، رانوش و سر و صدای زیادی به پا کرد. گرچه این رویکرد که تمامی تفاوت های زنانه و مردانه را اکتسابی می دانست و به جنبه های اصیل زیستی این تفاوت ها توجهی نداشت نادرست بود، اما دستاورد مهمی داشت به این معنا که متفکران و اندیشمندان را به کنجکاوی و اداسیت و زاهدگشای اندیشمندان و متفکرانی شد که مایل بودند ریشه این عدم تساوی یا به عبارت دیگر ریشه ضایع شدن حقوق زنان و در طول تاریخ، در فرهنگ مردسالارانه ای بینند که تمام هنر، ادبیات و اندیشه ها حتی آن بخش دموکراتیک و مترقی را هم دچار کرده است، از این رو مسائل زنان تنها مسائل حقوقی نیست. مسائل حقوقی و آنچه اکنون جنبش های زنان در پی کسب آن هستند درحقیقت رویه موضوع دیگری است که تا آن بخش

اصلاح نشود حقوق زنان به دست نمی آید. برای کسب حقوق زنان لازم نیست که تفاوت‌ها را انکار کنیم، بلکه باید با ریشه‌های نگرش مردسالارانه که منشأ آن در تاریخ چه بسا تفاوت‌هایی فیزیکی و اندامی بوده است مقابله کنیم.

جنینش فمینیستی در جهان اکنون با این دو مسئله رویه‌روست؛ یکی مسائل حقوقی و کسب حقوقی که ترقی‌فقدان آن زنان دچار مظلوم و گرفتاری‌های زیادی در طول تاریخ شده‌اند و می‌شوند و دیگری مسئله فرهنگی است، یعنی مسئله جایگزینی یک نگاه دیگر به جهان به جای نگاه مردسالارانه.

شخصاً راهکارها و راهبردهای مفید زیادی را در نگاه زنانه به جهان می‌بینم و وجود بسیاری از مشکلات و ناهنجاری‌ها را ناشی از فقدان نگاه زنانه می‌دانم. پرداختن به این موضوع که گفتن فرهنگی، ارزش‌زیربنایی نسبت به مسائل حقوقی دارد فرصت دیگری می‌طلبد. آنچه من در نگاه زنانه نسبت به مسائل و به صورت مثبت آن می‌بینم، دقیقاً ناشی از همان وضعیت طبیعی و اندامی است که زن دارد و منجر می‌شود به این که زندگی، طبیعت و وظایف خاصی را به طور طبیعی به عهده زن قرار دهد و بر او تحمیل کند، حتی شاید تحمیل، کلمه خوبی نباشد، زیرا بخشی از این وظایف را زن با عشق و علاقه تمام انجام می‌دهد و هیچ زنی به هیچ وجه حاضر نیست این وظیفه را با وظایف مردانه عوض کند فکر نمی‌کنم با وجود تمام تبعیض‌هایی که نسبت به زن در جهان روا شده، زنی تمایل داشته باشد که مرد شود. این که یک زن تمایل داشته باشد که مرد شود یا برعکس، تمایلاتی استثنایی هستند و نمی‌شود به هیچ وجه آن را تمایل غالب طبیعی دانست، بنابراین این وظایف تاریخی زنانه دو ماهیت ذاتاً متفاوت دارند؛ بخشی از آن به طور طبیعی به خاطر ویژگی‌های زیست‌جهانی زن است و بخشی دیگر تحمیلی از سوی جامعه مردانه است. یکی به دلیل نقشی که طبیعت به زن واگذار کرده و دیگری به دلیل این که در بلندمدت بازن به عنوان یک جنس فرودست برخورد شده و او در حقیقت رنج کشیده است. من این دو مقوله را جزو زیست‌جهان زنان می‌دانم، هم ساختار طبیعی جسمانی زنان و هم آن رنجی که زنان در طول تاریخ برده‌اند.

اگر گزارشی از انجمن‌های بین‌المللی زنان ارائه بشود، نشان خواهد داد که زنان چه ستمی در جهان تحمل می‌کنند، انواع و اقسام جور و ناروایی‌ها که نسبت به زنان در این قرن و در آستانه هزاره سوم روا داشته می‌شود، نشان می‌دهد که مجموعه این خصلت‌زنانه، یک دل شکسته است که دارای ارزش‌های فراوانی است؛ این ارزش‌ها که از دل شکسته‌ترین می‌آید،

**اکنون ملت‌ها بیش از پیش در حال مسلط شدن بر سر نوشت خویش هستند. آنچه مناسبات و جایگاه‌های اجتماعی را در گذشته تعیین می‌کرد، در حال میل کردن از فیزیک به سوی اثیر است و از قدرت فیزیکی و قدرت اندام فاصله می‌گیرد و به سوی قدرت اندیشه و توان‌های وجودی میل می‌کند، از این رو بر این باورم که قرن‌های آینده دست کم دوران تساوی جایگاه زنان با مردان خواهد بود**

چيست؟ عدالتخواهی در میان زنان بیشتر است، حق‌جویی آنها بیشتر است؛ آنها بیشتر ضد ظلم هستند، ضد خشونت و ضد اجحاف هستند و این ویژگی‌ها به مناسبت طبیعت زنانه آنهاست و به دلیل نقشی است که طبیعت بر عهده آنها قرار داده است، یعنی نقشی که در زایش دارند. نقش مرد بسیار کمتر، ناچیز تر و موقتی تر است، وقتی پدر نهال زندگی کاشته شد، در حقیقت بار مسئولیت عاطفی، پرورشی، تربیتی به عهده زن گذاشته می‌شود. این اتفاق خواه ناخواه می‌افتد، از این رو وضعیت بیولوژیکی زن، تعیین کننده است و موجب شده که زن تغذیه کند، پرورش دهنده و کودک‌نواز باشد. ارزش کمی نیست که انسان ضعیف نواز باشد و موجود ضعیفی را در بلندمدت به موجود قدرتمندی تبدیل کند و این را با عشق و علاقه انجام دهد، بنابراین زنان نسبت به مردان، عاشقان پاک‌باخته‌تری و ریاضت‌گرا هستند. این ارزش زنانه، در اسطوره‌ها، افسانه‌ها و در ادیان هم وجود دارد، یعنی نقش و اهمیت شایسته‌ای برای ذات زنانه و مردانه قابل شده‌اند، بنابراین زن به مناسبت این که در طول تاریخ مورد ظلم واقع شده، روح زنانه‌اش باعث می‌شود نگاهی محبت‌آمیز به دیگران داشته باشد. نگاهی که به طفل، همسر، اقوام و هموطنان و خود و به طور کلی به انسان‌های دیگری دارد، نگاهی مهربانانه و غیرسلطه‌جویانه و غیر خشن است. مجموعه این نگاه افزون بر تحولاتی که در جهان در حال رخ دادن است، زمینه مساعدی را به نفع فراشد تاریخی حضور بیشتر زنان فراهم می‌آورد. این تحولات هم بیولوژیکی هستند، هم مربوط به ساختارهای اجتماعی و سیاسی و هم مربوط به نگاه‌های فلسفی و عرفانی در سطح جهان.

در مقاله‌های گوناگون به تغییراتی اشاره می‌شود که به خاطر کاربرد در روزافزون رایانه در جهان اتفاق می‌افتد؛ برای نمونه از این به بعد خانه می‌تواند مرکز تولید باشد. مفهوم تولید امروز، با تولید در گذشته (یعنی تولید خشن) به تدریج در حال دگرگونی است.

تفاوت دیگری هم در جهان در حال رخ دادن است و آن این است که مناسبات قدرت فیزیکی رفته رفته به مناسبات اقتدار معنوی تبدیل می‌شود، یعنی در گذشته زور فیزیکی چه در بازوی انسان، چه در سلاح، توپ، تانک، شمشیر و... مبدأ و منشأ تعیین جایگاه‌های اجتماعی برای فرد و گروه‌های اجتماعی، طبقات اجتماعی، کشورها و دیگران بود، در حالی که در معادلات جهانی، مناسبات زور و قلدری به تدریج در حال عوض شدن است، حتی موضع امپریالیسم جهانی نیز از زمانی که ما جوان بودیم، یعنی از ۲۰۳۰ سال پیش که امریکا سر کرده امپریالیسم جهانی بود در حال دگرگونی است. امریکا و قدرتمندان جهانی، دیگر نمی‌توانند آن‌طور که در وینتام جنگیدند، بچنگند یا تازی به آن گروه سلطه‌نارند. منابع و منشأ قدرت در جهان در حال دگرگونی است. آرزوی نگارنده این است که حمله به عراق و سرکوب به این شکل خشن، آخرین نوع برخورد‌های فیزیکی در سطح جهانی باشد.

اکنون ملت‌های پیش از پیش در حال مسلط شدن بر سر نوشت خویش هستند. آنچه مناسبات و جایگاه‌های اجتماعی را در گذشته تعیین می‌کرد، در حال میل کردن از فیزیک به سوی اثیر است و از قدرت فیزیکی و قدرت اندام فاصله می‌گیرد و به سوی قدرت اندیشه و توان‌های وجودی میل می‌کند. با توجه به چشم‌انداز و دورنمای تاریخی، این یکی از مهمترین دگرگونی‌ها و تغییراتی است که در سطح جهانی در حال رخ دادن است؛ دست کم با نگرشی حتی پوزیتیویستی نسبت به تاریخ می‌توانیم ببینیم که این سیر از مدّت‌های پیش شروع شده و ادامه دارد.

بر اساس رسم منحنی این تحول جهان از قدرت فیزیکی به سوی اقتدار، که قدرت معنوی است سیر می‌کند. اگر تاکنون زنان فرودست بوده‌اند به دلیل این بوده که قدرت بازو و قدرت فیزیکی در همه صحنه‌ها از خانواده تا سطح منطقه و مجموعه مناسبات بین دولت‌ها تعیین کننده بوده است. امید است از این پس به جای این که آهن یا حدید تعیین کننده باشد، مغز نرم و عواطف انسانی تعیین کننده باشد، از این رو بر این باورم که قرن‌های آینده دست کم دوران تساوی جایگاه زنان با مردان خواهد بود.

این مقاله پیش از این در تاریخ ۲۴ اسفند ۱۳۷۸ در نشریه پیام هاجر منتشر شده است.